

## نقش رجاله ها و ارادل و اوباش در رویدادهای معاصر ایران

کارل مارکس در اثر داهیانه خود "هجدهم برومر لوئی بناپارت" به نقش رجاله ها، ارادل و اوباش در رویدادهای عظیم فرانسه اشاره می کند. وی این عناصر و لایه های تحتانی اجتماعی را "لومپن پرولتاریا" می نامد و از نقش منفی و خطرناک و غیر قابل اعتماد آنها در تحولات اجتماعی پرده بر می دارد. وی از جمعیتی که بنام "جمعیت ده دسامبر" در قرن نوزدهم در فرانسه تشکیل شده است نام می برد و به تحلیل نقش آنها می پردازد. برای ما ایرانیها که حکومت‌های رجاله های پهلوی و اسلامی را برگزیده خویش حس کرده ایم آشنائی با این حرکت اجتماعی بسیار مفید است. مارکس می نویسد:

"... همه جا اعضاء جمعیت 10 دسامبر همراه بناپارت بودند. این جمعیت در سال 1849 تشکیل شد. از لومپن پرولتاریای پاریس به بهانه تشکیل جمعیت خیریه دسته های سری تشکیل شده بود که هر یک از آنها بوسیله عمال بناپارت رهبری می شد و در راس تمام آنها یک ژنرال بناپارت قرار داشت. در این جمعیت در کنار عیاشان فاسد و ورشکسته ای که اصل و نسبشان نامعلوم و وسایل گذرانیشان مشکوک بود، در کنار و اخورده های ماجراجو و منحط بورژوازی ولگردان، سربازان مرخص شده، تبهکاران از زندان آزاد شده، زندانیان فراری محکوم باعمال شاقه، کلاه برداران، حقه بازان، دریوزگان (لاساوونی عنوان خاص دوره گردانی است که در ناپل ایتالیا از راه گدائی یا درآمدهای تصادفی گذران می کنند- توضیح مترجم)، جیب بران، شعبده بازان، قوادان، صاحبان فاحشه خانه ها، باربران، نویسندگان بیمایه، نوازندگان ارگ (منظور افرادیست که در کوچه و خیابان شهرهای اروپائی با نواختن نوع مخصوصی از ارگ (ارغنون) برای مردم معاش خود را تأمین می کنند- توضیح مترجم)، کهنه فروشان، چاقوتیزکن ها، سفیدگران، گدایان و خلاصه تمام این توده مبهم و از هم گسیخته که تلاش معاش پیوسته آنانرا از این سو به آن سو پرتاب می کند و در اصطلاح فرانسویان la boheme (کولی ها. این عنوان در زبان فرانسه به کسانی اطلاق می شود که زندگی بیعاری، دوره گرد و نابسامان دارند- توضیح مترجم) نامیده می شوند- گرد آمده بودند. بناپارت از این عناصر خویشاوند خود هسته جمعیت 10 دسامبر را تشکیل داد. این جمعیت "جمعیت خیریه" بود، زیرا تمام اعضای آن نظیر بناپارت محتاج آن بودند که از کیسه توده زحمتکش ملت به آنها احسان شود. این بناپارت که در راس لومپن پرولتاریا قرار می گیرد و منافعی را که شخصا بدنبال آنست به شکل جامع و کامل فقط در وجود آن باز می یابد و این مدفوع، این فضولات، این جرم تمام طبقات را یگانه طبقه ای تشخیص می دهد که بی چون چرا می تواند بر آن تکیه کند- بناپارت واقعی، بناپارت sans phrase (بدون آرایش، آرایش نیافته - مترجم) است. این عیاش کهنه کار دغل، زندگی تاریخی ملل و نقش عمده و اقدامات دولتی آنها را یکنوع کمدی به عامیانه ترین مفهوم کلمه و یکنوع بالماسکه که در آن البسه، سخنان، حرکات و اطوار بزرگوارانه فقط برای پوشش پست ترین فرومایگی ها بکار می رود- تلقی می کند. مثلا در سفرش به استراسبورگ لاشخور دستی سوئیسی بجای عقاب ناپلئونی عرضه می شد. هنگام پیاده شدنش در بندر بولونی به چند نوکر لندنی لباس نظامی فرانسه پوشانید و آنها را ارتش جلوه داد (لوئی بناپارت در دوران سلطنت ژوئیه در صدد برآمد از طریق شوراندن برخی از پادگانهای ارتش کودتا کند. بدین منظور روز 30 سپتامبر 1836 توانست به کمک چند افسر بناپارتیست دو هنگ توپخانه پادگان استراسبورگ را به شورش وادارد. ولی چند ساعت بعد شورشیان را خلع سلاح کردند و خود لوئی بناپارت دستگیر شد و به آمریکا تبعید گردید. روز 6 اوت 1840 بناپارت با استفاده از جنب و جوش عناصر بناپارتیست در فرانسه با گروه کوچکی از توطئه گران به بولونی پیاده شد و کوشید واحدهای پادگان محل را به شورش وادارد. این تلاش نیز بکلی عقیم ماند و بناپارت به زندان ابد محکوم شد ولی در سال 1846 به انگلستان گریخت. - توضیحات مترجم). او در جمعیت 10 دسامبر خود 10000 لومپن بیکاره را گرد آورد که می بایست نقش مردم را بازی کنند..." (صفحات 66 تا 67).

کارل مارکس نقش این توده بی طبقه، بی شکل و مبهم، نقش این تقاله و لایه های اجتماعی غیر قابل اعتماد که در شیار میان سایر طبقات سرگردان و ول می گردند را در رویدادهای اروپا نشان می دهد. ولی لومپن پرولتاریا فقط زائیده اروپا نیست.

رجاله ها در رویدادهای بزرگ کشور ما نیز نقش موثری ایفاء کرده اند. در همین تاریخ معاصر ایران رجاله های اسلامی و یاران آیت الله کاشانی بنامهای شعبان جعفری معروف به بی مخ و یا تاجبخش و طیب رضائی و رمضان یخی و... که از مریدان اسلام ناب محمدی بودند حضور فعال دارند. آنها در مبارزه با نهضت ملی ایران و جنبش قدرتمند کمونیستی ایران در همکاری با سلطنت و مذهب سنگ تمام گذاشتند. این باجگیرها و چاقوکشها با فریادهای نفس کش و چماق بدست و الهام از منبع دینی خویش آیت الله کاشانی که رستگاری آنها را می طلبید و همراه با

دلارهای سبز آمریکائی که رنگ “سیدی” داشت و سازمان سنتی جاسوسی امپریالیست فرتوت انگلستان در کودتای خانانه 28 مرداد شرکت کردند و با بسیج مسلمین “پرهیزکار” بر ضد “کافران کمونیست” که در پی “اشتراکی کردن زنان شوهردار” بودند لایه های متزلزل، عناصر بی طبقه، راهیان بهشت برین که گناهان ده ها ساله خویش را با خون یک توده ای می شستند ارتش آدمکشان حرفه ای را براه انداختند و کشتند و بردند و سوختند و نابود کردند. ملی کردن نفت را پس گرفتند، و آنرا با قرار داد خانانه کنسرسیون مجدداً به امپریالیستها تقدیم کردند و اسم این خیانت ملی را “قیام ملی” نامیدند و ایران را به پیمانهای ارتجاعی نظامی و تجاوزکارانه گشاندند که باید در کادر تجاوز احتمالی نظامی شوروی به ایران توسط آمریکائی ها بمباران اتمی شود. ایجاد خلاء اتمی در شمال ایران سیاست راهبردی امپریالیست آمریکا در ایران بود. ایران بیک کشور نیمه مستعمره کامل بدل شد و دستاوردهای مبارزات مردم ایران بدست شاه و متحدین ارادل و اوپاشش بهدر رفت. امروز نیز همین ارادل و اوپاش و این بار در قالب روشنفکران بیمایه و روسپی صفت در پی تجلیل از یک دوره ننگین تاریخ ایرانند.

وقتی میان شیخ و شاه اختلاف افتاد و راه آنها از هم جدا شد رجاله ها نیز بدو دسته تقسیم شدند. شعبان بی مخ رهبر چاقوکشان حرفه ای دربار را بعهد گرفت و سازماندهی کرد و طیب رضائی به زیر چتر مذهب در آمد و از روحانیت ارتجاعی، طلب مغفرت نمود. رهبران شعبان بی مخ، طیب رضائی را بجرم این زبان درازیها و چموش بازیها، برای زهر چشم گرفتن از روحانیت معترض اعدام کردند. به خونخواهی طیب رضائی که پس از انقلاب از وی تجلیل کردند شعبان بی مخ تحت تعقیب قرار گرفت و به کشور اربابش آمریکا که پناهگاه همه ارادل و اوپاش جهانی است پناه برد. اربابان شعبان بی مخ تلاش کردند از این تقاله اجتماعی و قاتل جنایتکار یک “قهرمان ملی” بسازند و از “خدمات” وی تجلیل کنند. در یک صحنه سازی “دموکراتیک” مسخره در حالیکه زیر پناهگاه “آزادی بیان” خزیده بودند، دروغهای بزرگ وی را بنام واقعیات و خاطرات مهم و بخشی از تاریخ ناشنوده ایران جا زدند. روحانیت رژیم جمهوری اسلامی نیز که در دوران کودتای 28 مرداد با همین رجاله ها همکاری می کرد دستانش در افشاء حقایق بسته است و نمی تواند نقش متحد دیروز خویش را در کودتای خانانه 28 مرداد بر ملا کرده خوار سازد. دو رژیم رجاله ها از رجاله های خویش حمایت می کنند.

رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو روی کار آمدن خویش با تجربه بکار گیری رجاله ها در پیشبرد نیات سیاسی خویش آنها را تحت عناوین “جمعیت‌های خیریه” که از مالیات مردم، غارت اموال عمومی، مصادرهای غیر قابل کنترل و خارج از نظارت عمومی، بنیادهای مشکوک ارتزاق می کردند و می کنند، تحت نام “جمعیت‌های مذهبی و عام المنفعه” سازمان داد. این جمعیتها نامشان دیگر 10 دسامبر نبود ولی تا در مواردی کامل و در موارد دیگر تا حدودی همان ماهیت جمعیت ده دسامبر را داشتند. کمیته ها، بنیادهای مستضعفان و 15 خرداد، بنیاد شهیدان و زندگان، انصار حزب الله، و خود حزب الله، ثار الله و... که امکان بروز خودنمائیهای سرکوفت شده و انتقامجوییهای احساسات تحقیر شده گذشته خویش را یافته بودند به میدان آمدند و این کمبودهای شخصیتی خویش را با گرفتن چماق و سرکوب مردم دست تنها و بی سلاح چون قهرمانان جنگهای جهانی جبران کردند و می کنند. آنها عناصر بی مایه و بی پایگاهی هستند که شرط بقاء و ادامه زندگیشان وجود رژیم این چنینی در ایران است. آنها زورشان به زنان “بد حجاب” می رسد که تسلیم عوامفریبی مذهبی نمی شوند و در صف نخست مبارزه سینه سپر کرده اند. آنها که در مقابل امپریالیستها و صهیونیستها زار و ذلیل اند و در تجزیه یوگسلاوی همدست امپریالیستها بودند در مقابل جنبش زنان ایران همگی “رستم دستانند” و عقده های حقارت خویش را خالی می کنند. ضعیف کشی از صفات برجسته “مردانگی” آنهاست. ضرب و جرح زنان بعنوان مبارزه با مظاهر فرهنگ امپریالیستی اقدامی ضد انقلابی و اوپاشانه است که تنها در مبارزه واقعی ضد امپریالیستی مردم میهن ما اخلاص می کند. چنین تهاجمی بعنوان ایجاد امنیت و زهر چشم گرفتن از مردم به ایجاد آن امنیت و آرامش گورستانی بدل می شود که امپریالیستها همواره خواهان آن بوده اند. سرزمینهای بی سکنه و خالی از عرصه های مبارزه را بهتر می توان فتح کرد تا میدان مملو از مردم فداکار و آماده جانفشانی برای دستاوردها و دفاع از غرور ملی خویش. رجاله ها می خواهند با این رفتار خود حکومت نظامی غیر رسمی برقرار کنند. وقتی یک ناظر بی طرف رفتار این گرازهای اسلامی را در برخورد به مردم آن هم در آستانه تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها می بیند بی اختیار به این نتیجه می رسد که عمال امپریالیستها و صهیونیستها در راس حکومت اند و بانی چنین خرابکاریها در جبهه متحد مردم می باشند و مترصدند شرایط تجاوز آشکار به ایران را زمینه چینی کرده و تدارک ببینند. روشن است که با سرکوب بیرحمانه زنان در ایران اسلام نجات پیدا نمی کند. اسلامی که نجاتش وابسته به چند تارمو و یا برجستگی بدن زنان باشد آنچنان متزلزل است که آنرا با ارتش 10 دسامبر نیز نمی توان نجات داد. نفس این وحشیگری و زن ستیزی خود نشانه ضعف و شکست است. آب ریختن به آسیاب امپریالیستهاست زیرا مردم عادی را آن چنان مستاصل می کند که فریاد بر می آورند “گر نادری نیست اسکندری پیدا

شود". دشمنی با زیباییهای طبیعی مالا حمایت از زشتیها و پستیها بدنبال می آورد و طبیعتا کسی نمی خواهد در لجن زندگی کند. گندابی که لومپن پرولتاریای اسلامی هدیه می کند تنها از انزجار عمومی برخوردار است. رجاله ها در پی امنیت خویش هستند. آنها از برآمد مردم میهراسند. آنها بجای آنکه برای مقابله با امپریالیستهای متجاوز به نیروی مردم تکیه کنند، به بسیج آنها مبادرت ورزند و دست همه دشمنان تجاوز و دسیسه ضد ایرانی را برای مقابله با دشمن مشترک باز بگذارند به سرکوب مردم می پردازند زیرا از مردم بیشتر از تجاوز امپریالیستها می هراسند. آنها امنیتی برای ایران نمی خواهند، در پی امنیت خودشان هستند.

سرکوب زنان ایران به بهانه مبارزه علیه بدحجابی با یورش وحشیانه دیگری به خانه ها و اماکن مردم در جنوب تهران همراه بود. چماقداران و رجاله های اسلامی در حالیکه مانند شعبان بی مخها چماق بدست گرفته و نقاب برچهره زده بودند بدون داشتن کوچکترین مجوز قانونی، تنها با خودسری و گردن کلفتی شبانه به حریم خانه های مردم تجاوز کرده "اراذل" و "اوباش" را دستگیر کرده به گردن آنها آفتابه انداخته و وادارشان کردند که در آفتابه ها فوت کنند و سپس آنها را در محله های خویش گردانده به حیثیت آنها توهین کرده و سپس با چهره های نقابدار به ضرب و جرح آنها پرداخته و بدنهای خونین مالین شده آنها را فاتحانه بجای گذارده اند و با فریادهای "آمریکا نمی تواند غلطي بکند" صحنه رزم را ترک کردند. با این اسلوبها می خواهند مناطق جنوب تهران را از حیطة قدرت "جاهل ها"، "بزن بهادرها"، "گردن کلفتها" پاک کنند.

منظره ای را تصور کنید که مشتی اراذل اوباش و چماقدار نقاب برچهره شبانه بدر خانه شما هجوم آورده نان آور خانواده را در مقابل چشمان حیرت زده و وحشت زده زن و فرزند و یا پدر و مادر مسن آنها بیرون کشیده به حسابش می رسند. انسان بی اختیار بیاد جنایات آمریکائیهای متجاوز در عراق می افتد. چنین رفتاری فقط در شهر "هرت اسلامی" امکان دارد. این اقدام حتی بر اساس خود قوانین جمهوری اسلامی نیز جرم سنگین محسوب می شود. زیرا تجاوز آشکار و غیر قانونی به حریم خانه های مردم است. اجازه ورود را به این خانه هیچ مرجع رسمی قضائی صادر نکرده است. حکم قاضی در کار نیست. جرم متهمین معلوم نیست و جرم آنها به آنها تفهیم نشده است. در هیچ کجای قوانین جزائی جمهوری اسلامی نیامده است که متهم را می شود با انتساب لقب "اراذل" کتک زد و آفتابه به گردنش انداخت. در هیچ کجای قوانین جزائی جمهوری اسلامی جرمی بنام "اوباش" و یا "اراذل" تعریف نشده است. کسی را بجرم چیزی که وجود ندارد نمی شود تحت پیگرد قرار داد، دستگیر کرد چه برسد به آنکه مجازات نمود و چه برسد به آنکه مجازات را فوراً اجراء کرد و چه برسد به آنکه نوع آنرا نیز خود مجری در محل تعیین نماید. باید پرسید بچه مناسبت خود متولی احترام امامزاده را نگاه نمی دارد؟ باید پرسید ما در کجا و در کدام زمان و مکان زندگی می کنیم. در اینجا باید پرسید کدام یک واقعا اراذل و اوباش و چاقوکش و مخل آرامش و امنیت عمومی اند. آنها که جرمشان معلوم نیست و یا آنها که جرمشان معلوم است، سازماندهی شده اند، موتوریزه شبانه چون راهزنان به خانه های مردم تهاجم کرده، نام یگانهای ویژه بر خود گذارده، از قبل نقشه کشیده و با برنامه ریزی آمده و ارتکاب به چنین اعمال زشت و تکان دهنده ای را که هر شهروندی را منزجر و به هراس دچار می کند افتخار آفرین خوانده و از آنها با غرور در مطبوعات یاد می کنند و مورد حمایت قرار می دهند و این روش تربیتی را که به مانند کاه در پوست کردن خا طی و بدروازه شهر آویختن وی می باشد برای سرمشق گرفتن سایرین در آتیه نیز چون آخرین تحول تربیتی و آموزشی اسلامی توصیه می کنند؟ باید پرسید که اگر واقعا اینگونه تنبیهات در تاریخ ایران موثر بود پس از کجا دوباره سر و کله رجاله های نظیر این اوباش منظم پیدا شده اند؟ باید پرسید که این جانوران از بند رسته متعلق به کدام جمعیت سری لومپن پرولتاریا هستند و با کدام جناح روحانیت در پیوندند و از کدام منبع غیبی الهام می گیرند که چنین راست راست راه می روند، مخل نظم در جامعه هستند و مراجع قانونی قدرت دستگیری آنها را ندارند؟ باید پرسید که این مغزهای مخبط و عقب مانده در محضر کدام روحانی "عالیقدری" درس سبعیت و درندگی آموخته اند و با آشوب طلبی و خودکامگی و استبداد فردی بر جان و مال و ناموس مردم حکم می رانند و با فعال مایشائی علیرغم وجود قوانین اساسی اسلامی که تعهد به آن از واجبات آنهاست تهران را قرق کرده اند؟ هیچ مرجعی نیست که دست مردم به دامن آنها برسد و از دست این رجاله های احمقی نژادها شکایت کنند. کدام مرجع روحانی به این اوباش افسار گسیخته فتوا داده است که به حیثیت مردم توهین روا دارند و آنها را با کلاه بوقی در شهر بگردانند بدون آنکه جرمی به اثبات رسیده باشد. خود سری و خود کامگی امنیت اجتماعی را مختل کرده است کسی از فردای خود خبر ندارد. چاقو کشی می تواند قانون تعیین کند و عربده کشان خدمت رقبا، حرفا و مخالفین به بهانه های پوچ برسد. باندهای سیاه به بهانه تامین امنیت و یا اجرای "طرح جمع آوری اراذل و اوباش" به جنگ خانگی می پردازند تا منطقه نفوذ خویش را قرق کرده از نفوذ حریف پاک کنند. مامورین انتظامی که قانونا مسئولیت نظم را بعهده دارند و خود باید مجری قانون باشند از اجرای قانون تخطی می کنند. زیرا نفوذ این جریانات سری و پشت پرده قدرتمندتر از همه

قوانین اساسی روی پرده جمهوری اسلامی است که خودشان نیز برای آن تره هم خورد نمی کنند. هنوز بیش از یکربع قرن که از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران می گذرد تمرکز قدرت مبهم است. همواره دستهای نامرئی ای در کارند که مقامهای رسمی نیز قادر نیستند آنها را کوتاه کنند. اینها ارادل و اوباش واقعی در جامعه ایران هستند که جای طیب و رمضان یخی را گرفته اند. آنها نمایندگان واقعی لومپن پرولتاریا هستند که از اتحاد با یک طبقه حاکمه ارتجاعی به سوی طبقه حاکمه ارتجاعی دیگر می روند تا وضعیت آشفته و متزلزل خویش را تامین نمایند. این قشر، قشری متزلزل، آلت دست و غارتگر و خرابکار است. قشری غیرقابل اعتماد و باجگیر است و به هیچ اصلی جز بی صفتی و فقدان اصولیت پایبند نیست. اسلام در نزد وی همانقدر محترم و قابل دفاع است که سلطنت و رژیم آریا مهربی قابل دفاع و حمایت بود. این قشر مذذب اجتماعی سلاح دست همه بخشهای حاکمیت برای توسعه نفوذ خویش بوده است و از این راه ارتزاق می کند. تا دیروز رفسنجانی از آن استفاده می کرد و حال نوبت احمدی نژاد است که از آن استفاده کند. حال احمدی نژاد به تن این رجاله ها لباس انتظامی کرده است و سرپرستی آنها را بعهده گرفته است. پول نفت رشوه ای است که باین ارتش از هم گسیخته و راهزن پرداخت می شود. این اوباش خطرناک در صورت تجاوز آمریکا با مشام تیزشان رنگ عوض خواهند کرد و هلهله کنان به پیشواز دشمنان ایران خواهند رفت. آنها تجربه کودتای 28 مرداد را در پشت سر دارند.

**بر گرفته از توفان شماره 88 تیر ماه 1386 ارگان مرکزی حزب کار ایران**

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)